



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرزاتین، خیابان زاگوس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – شماره: ۸۸۶۷۷۶۹۹

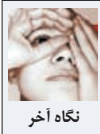
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

در ستایش هوش جوان

احمد میراحسان



نگاه آخر

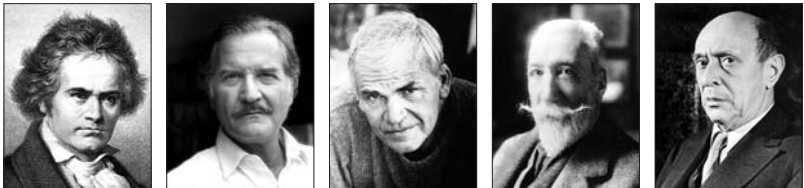
خودم هم تعجب می‌کنم که با این همه اختلاف نظر بین من و روبریت صافاریان چگونه چنین دوستی و صمیمیتی بین ما وجود دارد. این‌بار اختلاف بر سر تلقی اوست از آنچه فیلم رامبد جوان را دروغ نام نهاده است. به نظرم رجوع به «پسر آدم، دختر حوا» و تماشای دقیقش دو نکته را روشن خواهد کرد. ۱- نشانه‌شناسی فیلم جوان چه می‌گوید؟ ۲- بنا به قراردادهای درون متن، ما چگونه باید به واقعیت بیرون رجوع کنیم، و در این ارتباط بینامتنی، فیلم چطور باید تماشا شود؟ در این هر دو مورد کسانی که به سبب محنه تظاهرات، رامبد را به دروغ‌گویی متهم کرده‌اند، به نظر به نشانه‌شناسی فیلم با اساساً با ساختار دراماتیک، کشمکش‌ها و رفع موانع و گره‌گشایی‌اش متضاد است و نمی‌خواند، پس تفسیر غلطی است. فیلم را بی‌معنی و آشفته می‌کند و حتی پیرنگ فیلم را فرو می‌پاشد. فیلمی که در همه اجزایش زرنزانه است و طرف‌های آزادی و حقوق زنان را می‌گیرد و در دعوا با مردان، آنان را بیروز ماجرای مضامین می‌کند، چگونه می‌خواهد با دروغ بر خشونت پرده بکشد؟

در حالی که نشانه‌های ارجاع‌کننده به واقعیت اتفاقاً خلاف این افتراست و فیلم جانب نگاه آزادی‌طلبانه و معتدل را می‌گیرد و با بافت داستانی و ماجرا و رخداد، به نگاه خود پا می‌فشارد. دیگر یک فیلم برای مخالفت خود با مردسالاری مستبد و مخالف آزادی درون جهان متن و در ارجاع به بیرون، چه باید بکند که متهم به دروغ‌گویی درباره واقعیت نشود؟ نه! نظر روبرت با فیلم تناقض دارد. ۲- با توجه به همه عناصر فیلم و همه عناصر ارجاع به واقعیت، بی‌تردید رامبد جوان چهره ضدآزادی را زینت نمی‌دهد. رامبد در واقع رویایش را با ظرافت به سود جامعه رقابتی و آسنتی‌طلب و علیه جامعه خشونت‌گرا و مردسالار ارائه داده است. او ساختار چگونگی رفع مانع از سر راه قهرمان فیلمش را با نشانه‌های روشن به آرزوی رفع مانع موجود در جهان واقعی بدل کرده است. نه آنکه با اغراق واقعیت ما این است بلکه او آرزو می‌کند که این فضای فیلم واقعیت ما باشد. البته این دو با هم متفاوت است و مهرجویی هم همین کار را می‌کند و روبرت این را درست تماشا نکرده و تفسیر غلطی ارائه داده است.

گزارش آخر: روایت دیدارهای کوندرا با تاثیرگذارترین آدم‌های زندگی‌اش

پایان عصر قهرمان‌ها

امیلی امرایی



«رودرو شدن‌ها» تازه‌ترین رمان «میلان کوندرا» به تازگی از سوی انتشارات «هارپرکالینز» منتشر شده است. او این بار حرف‌های فلسفی‌اش را در قالب یک رمان نوشته، بلکه روایت دیدارهایش را با آدم‌هایی که در زندگی‌اش تاثیرگذار بودند، نوشته است و البته بعضی از آدم‌های تاثیرگذار زندگی‌اش را هرگز ندیده و تنها از آنها الهام گرفته است. او از چهره‌هایی همچون «فرانسس بیکن»، «لودویگ پتهون»، «کارلوس فونتنس»، «شونرنگ» و «آنتالو فرانس» حرف زده است. کوندرا در یکی از فصل‌های این کتاب از «فرانسس بیکن» حرف می‌زند و او را به عنوان یکی از چهره‌های اثرگذار زندگی‌اش معرفی می‌کند. او معتقد است بیکن جزء معدود نقاش‌های سه دهه اخیر است که روی بوم معجزاتی راه انداخته بود. با این حال این نویسنده الهام چک معتقد است دیگر روزگار ظهور آدم‌ها را جنس بیکن به سر آمده و خلافت بشر رو به زوال است. او می‌نویسد: «باید صبر کرد و دید بالاخره این بشریت تا کجا قرار است بیرون خط برای خودش برود، و این خارج از شکل طبیعی تا چه اندازه خواهد بود. در جهانی که هر روز در اثر خلایقت و هنر واقعی به صورتی غلب‌دهنده تحلیل می‌رود، چه مدت زمانی باقی است تا ما برای همیشه از این مرزها رد شویم و کلاً فراموش کنیم که هنر چه درس‌هایی به انسان در رابطه با انسان بودن آموخته است؟ آیا اصلاً متوجه این گذر از مرزها خواهیم شد؟» میلان کوندرا در طول کتاب «رودرو شدن‌ها» از خود و خواننده‌اش می‌پرسد آدمی تا کجایی تواند تحت فشارهایی که تاریخی خشونت‌بار و ترس‌آور برایش به همراه داشته، زندگی کند و هنوز هم انسان بودن خود را حفظ کند؟ کوندرا به هرکجا که می‌نگرد این تغییر ماهیت را می‌بیند و معتقد است دلیل این ترس‌ها تمام شدن عصر قهرمان‌هاست. او از پتهون به عنوان یکی از چهره‌هایی که دلت هنر را درک کرده بود، نام می‌برد و معتقد است دنیای امروز به چنین خلاقیت‌های نابی نیاز دارد. آنتالو فرانس شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی هم یکی از نام‌هایی است که «کوندرا» خود را وامدار او می‌داند. کوندرا درباره آنتالو فرانس می‌نویسد: «آنتالو فرانس با کتاب بزرگ شد، او برای من همیشه بوی کتاب می‌دهد. اینکه تو از اول ماجرا بدانی که قرار است چه



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۴۲ ■ شماره ۱۱۸ دوره جدید ■ شنبه ۳۰ مرداد ۱۳۸۹ ■ ۱۷رمضان ۱۴۳۱ ■ ۲۱ آگوست ۲۰۱۰

آخر

گزارش آخر: روایت دیدارهای کوندرا با تاثیرگذارترین آدم‌های زندگی‌اش

پایان عصر قهرمان‌ها

امیلی امرایی

کئی و کجای دنیا بابستی، نه‌ابتأ می‌شوی آنتالو فرانس» در کتاب «رودرو شدن‌ها»، میلان کوندرا از ماجرای سگ دوست‌داشتنی حرف می‌زند که نمی‌تواند هنگامی که مورد آزمایش‌های تجربی درآورد قرار گرفته است صدایی از خود بروز دهد چرا که تارهای صوتی‌اش پیش از انجام این عمل‌ها برداشته شده و به نظرش این همان سرنوشتی است که در انتظار دنیای هنر باقی مانده است. در جهانی که میلان کوندرا در کتاب تازه خود خلق کرده است، قدرت خلاقه چیزی است کم‌کم ناشناخته، که به دنیای پیشینیان تعلق دارد. در مقابل، سبک‌مغزی و حماقت چون موج غطی می‌است که فرهنگ امروزی را در خود فرو کشیده است. مثلاً در یکی از این مقالات، کوندرا به خواننده خود نشان می‌دهد که ظهور پدیده‌ای به نام «سینما» خیلی مهم‌تر از آن است که بتوان از آن برای بالا بردن سطح حماقت مردم و تهاجم به زندگی خصوصی آنها استفاده کرد. کوندرا جهان را در حال ورود به دوران «پساهنری» می‌بیند؛ جهانی که در آن هنر در حال مرگ است و نیاز به هنر، حساسیت‌ها و عشق مرده است: «هر گذشته مردم حتی در بدترین شرایط زندگی هم هنر را از یاد نمی‌برند و هنر با روح و جسم‌شان عین بود اما امروزه در این فرهنگ معاصر این ابعاد فراموش شده و در نتیجه احساسات و خردمندی ما را نیز با خود برده است.» با این همه «میلان کوندرا» می‌داند که این افکار به نظر زاییده نوعی نوسازی به نظر می‌آید در حالی که برای یک متفکر و خالق آثار مدرنیست این‌گونه به سادگی حسرت گذشته را خوردن منطقی به نظر نمی‌آید. در عوض این نویسنده نوع تازه‌ای از نوسازی را تجربه می‌کند؛ چیزی شبیه تاسلف خوردن برای گذشته‌ای که هرگز از آن سیر نشده‌ایم. اما آدم‌های همه‌عصر‌ها را هم فراموش نمی‌کند. او از دیدارهایی که با کارلوس فونتنس مکزیک‌کی داشت حرف می‌زند. نلم‌نگاری‌های او و فونتنس یکی از اتفاقات نادری است که باید سال‌ها پس از مرگ این دو نویسنده مورد بررسی قرار بگیرند، چون با توافق هر دو به کتابخانه دانشگاه های سپرده شده و قرار است پس از مرگ هر دو آنها رونمایی شود. او می‌گوید فونتنس یکی از آن مردان بی‌برای زمانه است که نوشتن برایش تنها کاری برای نام و نشان به جا گذاشتن از خود نیست.

آیا پخش ۲۹ساله مناجات «ربنا» از همه شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی ایرانی به منزله تایید سیاسی رفتارها و واکنش‌های خواننده آن نمی‌کند. او از دیدارهایی که با کارلوس فونتنس مکزیک‌کی داشت حرف می‌زند. نلم‌نگاری‌های او و فونتنس یکی از اتفاقات نادری است که باید سال‌ها پس از مرگ این دو نویسنده مورد بررسی قرار بگیرند، چون با توافق هر دو به کتابخانه دانشگاه های سپرده شده و قرار است پس از مرگ هر دو آنها رونمایی شود. او می‌گوید فونتنس یکی از آن مردان بی‌برای زمانه است که نوشتن برایش تنها کاری برای نام و نشان به جا گذاشتن از خود نیست.

این اثر به عنوان اثر ملی سخی می‌گفتند. آیا مدیران آن زمان سازمان یک آن هم فکر نکردند که خواننده این اثر ملی ممکن است چند سال بعد به عنوان یک عنصر نامطلوب تلقی شود و ثبت اثر چنین هنرمندی به عنوان اثر ملی ممکن است تبعات سیاسی و اداری فراوانی برای آنها داشته باشد؟ بدون شک اگر از آنها در آن زمان این سوال را می‌پرسیدیم به روشنی پاسخ می‌دادند که هر اثر از خالق آن جداست. سرنوشت رتنا به سرنوشت شخصی و سیاسی و اجتماعی شجریان گره نخورده است. اثر بعد از خلق مانند نوزادی که ناقش را از مادرش می‌پرند به عنوان موجودی زنده و جدا از خالق به حیات ادامه می‌دهد و نام هنرمند تنها به عنوان بخشی از شناسنامه اثر شناخته می‌شود نه چیز دیگر. اما در زمانه‌ای که همه چیز رنگ و بوی غلیظ سیاسی می‌گیرد، پاسخ دادن به این سوال که سیاست چه نقشی در به وجود آوردن رتنا داشته که حالا برای حذف آن از دلایل سیاسی بهره می‌گیریم، به نظر پاسخ درستی است. فرهنگ در کشور ما همیشه دستخوش امواج روزمره سیاست بوده. سیاست‌زدگی فرهنگ در کشور چه نزد هنرمندان و چه نزد منتقدان و صاحب‌نظران و از همه مهم‌تر در دیدگاه مدیران فرهنگی کار را به جایی رسانده که فرهنگ به عنوان اساسی‌ترین نیاز جامعه ما ذلیل و زمین‌خورده سیاست شده است. و در این نقش نازیبا همه از هنرمندان تا مسوولان به یک اندازه سهمی داشته‌اند. زمانی در قاموس سیاسی کشور ما تحت جمشید، شاهنامه،

چشم‌انداز : درباره اجرای «کالیگولا»

امتیازاتی چون دقت و دشواری

امیر پوریا

amirpouria@gmail.com



کمال گرایانه‌اش بود که می‌تواند هیچ ربطی به طول زمانی آن – با اصراری در کشدنیی بر پیوستگی حس و اجرا، بدون ان‌تراکت– نداشته غیرمدموکراتیک می‌خوانند و می‌پرند یعنی چه که کسی حکم کند فلان کتاب را بخواند یا برنامه‌های بهمان شبکه را نبیند؟ ظاهرآ این گرگه از دوستان نمی‌دانند این گونه ستون‌ها، در مطبوعات دنیا و به خصوص در بین انگلیسی‌زبان‌ها، سنتی قدیمی است که بیش از هر چیز، هدفش نوعی اعلام موافقت یا مخالفت با یک اثر و بیش از آن، با سلیقه‌های حامیان یا ماعتل آن است. عباراتی همچون «فارسی‌وان را نبینید» کم و بیش جنبه‌ای تمثیلی دارد، و گرنه وقتی بنده درباره «دموکراسی تو روز روشن» ضدپیشنهاد می‌نویسم، دست‌کم خودم آن را دیده‌ام که در نکوشه تفکر – به باور من– منخط‌اش، چیزی‌کی قلمی کرده‌ام.

۲– حالا و در ادامه این توضیح شاید بدیهی، می‌توانم پیشنهادی مطرح کنم که فقط به منزله تحسین یک حرکت سخت کوشنده و بالنده قابل طرح است و هدفش فقط تشویق خواننده این یادداشت به تماشای اثر نیست زیرا اجرای نامیش «کالیگولا» توسط همایون غنی‌زاده و گروه بسیار دقیق‌اش، شب پنجشنبه گذشته به پایان رسید و بنده هم مثل انبوه قابل ملاحظه‌ای از دوستان «شناس» شب آخری بودم، و حالا تاتار در پیش دارم، ایفای نقش کرده بود. حالا دیگر مدتی است، مدت‌هاست، یادآوری اینکه در کلاس تحلیل بازیگری‌ام در طول ۱۲ سال، تاکنون تنها به اجرای او و دو نفر دیگر ۲۰ داده بودم، برای من افتخاری خواهد بود؛ نه برای او. چون او را به اعتباری فرات از این درخشش‌هایی که در کار دارد، نیازی نخواهد داشت. اشک‌ها که چه عرض کنم، ه‌حق شوق او در آخر اجرای آخر، می‌توانست از این باشد که می‌دانست در آن دو ساعت و اندی اجرا، برای تاتار این دوران چه یادگاری از خود به جا گذاشته و رفته است.



تلاش بریتانیایی‌ها برای نجات فیلم‌های صامت هیچکاک

موسسه فیلم بریتانیا در یک پروژه بسیار عظیم می‌کوشد فیلم‌های صامت آلفرد هیچکاک را به روزهای اوج خود بازگرداند. این کارگردان لندن‌ی سال‌ها پیش از سفر به هالیوود و کار در سینمای آمریکا با فیلم‌های سیاه و سفید ماهرانه خود که داستان‌هایی بر تعلق و معمایی را به تصویر می‌کشیدند در سینمای صامت بریتانیا برای خود اسم و رسمی به هم زده بود. به گزارش خبرنگاران این بار حلقه فیلم‌های آنالوگ دهه ۲۰ هیچکاک روز به روز شرایط بدتری پیدا می‌کند و موسسه فیلم بریتانیا می‌کوشد پیش از آنکه خیلی دیر شود کاری برای آنها انجام دهد.

تهران : اذان ظهر ۰۸ ۱۳ اذان مغرب ۰۶ ۲۰ اذان صبح فردا ۵۸: ۴ طلوع آفتاب ۰۲۸: ۶



وانی به بزرگی استخر

سیدعلی میرفتاح

mirtfattah@yahoo.com

سایت فردایتوز نوشت:
فراز جمشیدی مجری برنامه سحری «ماه خدا» در این برنامه از کاشف بینندگان شبکه‌های خارجی همچون بی‌بی‌سی و فارسی‌وان به علت فضای ماه رمضان خبر داد و گفت در این ماه گویا این شبکه‌ها یعنی بی‌بی سی و فارسی‌وان سرشان در وان است.
کیورچال: شما که همین چند روز پیش از قول سیروس مقدم نوشتی با قسمت دهم سریال‌ش، فارسی‌وان کلاً زده گاراژ و برای همیشه تمام شده.
میرفتاح: این دفعه رفته توی وان.
مویبد: احتمالاً واتش خیلی بزرگ بوده که بی‌بی‌سی هم توش جا شد.
امیرشاهی: ما که می‌خبریم، اما حالا که دارند می‌فرستند‌شان تو وان، یک محمت کنند همشان را با هم بفرستند. جرم‌کلاسیک و بی‌ای‌سی و پن و تی‌ای و... را هم یک جوری تو وان جا کنند.
روشن‌ضمیر: تو اینها را از کجای می‌شناسی؟ خوب است که دستت از دار دنیا کوتاه است...
امیرشاهی: این شب‌جمعه که رفته بودم به بازمانده‌هام سری بزنم، دیدم همه دور هم نشستند و هی از این کتال می‌روند آن کتال، از آن کتال می‌آیند این کتال. ظاهراً همه این کتال‌ها هم رفته‌اند از یک حراجی و همجه‌بازاری، جایی یک‌سری سریال‌ها مفت و ارزان – مثلاً هشت تا ۵۵۰ تومن، یا سه‌م هزار تومن– خریداند و دور هم نشستند و با بگو و بخند یک دوبله‌ای هم کرده‌اند و دارند نمایش می‌دهند. اتفاقاً، رقم سر بزنم و زود برگردم که به اول سریال رسیدم و ماندگار شدم. اما دیدم این بازمانده‌های من از کوچک و بزرگ و پیر و جوان، تخمه گرفته‌اند و دور هم نشستند و همچه رفته‌اند توی سریال که آمدن و رفتن روح پدر و پدرزیرکشان را اصلاً نفهمیدند. من هم نشستم یک گوشه‌ای و برای اینکه بعد بتوانم نقد کنم، خوب است اول تا به آخرش را برانداز کردم. الان دیگر من یک کارشناس دوبله و سریال هستم، به‌خصوص سریال کلمبیایی و آرژانتینی، ناگفته‌نماید یک چیزهایی هم در ارتباط با ۲۰ساله‌ها و ۴۰ساله‌ها داشت که شرم‌آور بود و دیدم دیگر خود نوحام شرم کرده و کسرش پایین انداخته و خودش را مشغول خیر بپوست کنند کرده. کاش این آقای جمشیدی که فعلاً مشغولند و دارند اینها را می‌فرستند توی وان، این چندتا را هم که گفتم بفرستند.

کیورچال: اینکه دیگر وان نیست، می‌شود استخر. فرستادن همه اینها یک جا توی استخر هم همچه کار اخلاقی نیست‌ها. اینها خودشان زرده می‌قصند، حالا ما هم دسته‌جمعی بفرستیم‌شان توی استخر، وان که تازه بدتر.
مویبد: حالا که این آقای جمشیدی اینقدر موفق عمل می‌کنند، خب افلاّ تمام برنامه‌شان را زیاد کنند. چرا فقط سرچ؟
امیرشاهی: برنامه‌های تلویزیون خیلی خوب است، فقط باید جمشیدی‌اش را زیاد کنند.
روشن‌ضمیر: فقط جمشیدی که نیست، سیروس مقدم هم موفق عمل کرده. از سحر تا افطار را بدهند جمشیدی، از افطار تا سحر را هم بدهند سیروس مقدم. اگر هم جا داشتند، بدهند به اینها که می‌آیند درباره ترک مواد صحبت می‌کنند. اینها هم خیلی جانبدار و فکر کنم بازار این تبلیغات مافوازی ترک و پکیج‌های استثنایی را تخته کنند.
مویبد: تو اینها را از کجا دیدی؟ تو هم اینها را شب‌جمعه تو خانه بازمانده‌هایت دیدی؟
روشن‌ضمیر: فقط جمشیدی را اینها را یک نفر که تازه مرده، دیدم آش و لاش شده و بنده خدا به طرز فجیعی به دیار باقی آمده. علت را جویا شدم، گفت اول اعتیاد داشته، بعد خواسته ترک کند، گفتند این پکیج ترک کم، این کار هم ببر، علاوه بر ۱۵ – سانت هم بگذار روی قدت که راکشید و رعنا نشوی و این کرم را هم بمال به صورت که سرخ و سفید شوی، این سی‌دی را هم نگاه کن که آموزش ببینی – که بپچاره عمرش قد نداد و الان چهار تا قبر آن‌طرف‌تر خوابیده و دارد پشت دستش می‌کوبد که چرا گوش به حرف اینها داده ...

یادداشت آخر

چند می‌گیری سریال نسازی

علی بزرگیان

حالا پس از گذشت ۲۲ سال از جنگ، دیگر باید راه و رسم حرف زدن از شهدا را یاد گرفته باشیم، قدر و ارزش و منزلت آنها را دانسته باشیم. آنان را خرج نکنیم، بیجا و وقتی دلستان دیگری برای تعریف کردن نداریم، پای آنها را به میان نیآوریم. باید از کاری که نویسندگان و سازندگان سریال «فاصله‌ها» انجام دادند، فاصله بگیریم. در قسمت‌های پایانی این سریال شبانه، بدون هیچ منطق داستانی، به یکباره در حالی که یک داستان دختر و پسری مبتذل را می‌شنویم و می‌بینیم، شهید مفقودالآتری وارد داستان می‌باشد. در یکی از سکناس‌ها، در حالی که عدای از شخصیت‌های سریال بالای سر استخوان‌های کشف‌شده شهید ایستاده‌اند، به شدت تحت تاثیر قرار گرفته و می‌گریند. اما همین بخش که قرار بوده تماشاگران را تحت تاثیر قرار بدهد، با میزاسن و اجرای بد و بازی ضعیف بازیگران، بیش از آنکه اشک‌برانگیز باشد، مخاطب را به خنده وامی‌دارد؛ البته خندهای تلخ، که چگونه و بر اساس چه افقاده‌ای باید چنین ماجرای وسط چنین سریالی گفته شود. اگر در دهه ۶۰ و سال‌های بعد از جنگ در ساخته‌های سینمایی و تلویزیونی از شهید و جانباز و مفقودالآتر گفته می‌شد و بیشتر هم رنگ و بوی شعار را به خود می‌گرفت، به خاطر اوضاع و جو زمانه بود. اکنون پس از گذشت این همه سال سازندگان این سریال به همان‌شویه که نه در سطحی پایین‌تر و ضعیف‌تر، همان حرف‌ها را می‌زنند، که اگر در آن دوران آن‌گونه سخن گفتن مورد قبول عامه مردم بود و از یک سادگی و بی‌الایشی برخوردار بود، «فاصله‌ها» همان‌ها را نیز ندارد. آیا زمانی قرار خواهد رسید که از شهید و چنین ارزش‌هایی درست و به موقع و بیجا حرف بزنیم، برای تمام کشورها و ملت‌هایی که جنگی را از پیش‌رو گذرانده‌اند، سربازان آن جنگ، در مقام سلسه‌شورانی که نام‌شان در تاریخ ثبت می‌شود، جوله‌هاند و سرمایه آن کشورند، نمی‌توان و نباید به هر بهانه‌ای برای خراج کرد، تصویرشان را زانید بر روی هر دیواری کشید، به داستان سریال‌مان اضافه‌شان کنیم، آن هم در چنین سریالی با چنین قصه‌ای. گویی موتور ساخت چنین سریال‌هایی خاموشی ندارد. بی‌وقفه می‌سازند. بعضی اوقات گمان می‌کنم تمام این سریال‌ها را در مدت دو سه ماه، در یک درخشش‌هایی که در کار دارد، نیازی تنها بازیگر تپیه‌ها عوض می‌شود. آن‌که آدم بد این سریال است، بعدی آدم خوبی می‌شود. آن‌که مجلسنی دارد، در اتاق گرم، محاسن‌اش به دیگری چسبیده می‌شود. اسم این یکی که مثلاً علی است در سریال بعدی، چون منفی است، کامبیز می‌شود و...